

م، نعیم بارز

پاریس، ۱۹ جنوری ۲۰۰۸م

به رسمیت شناختن خط دیورند راه حل بحران افغانستان نیست!

نوشته محترم محمد اعظم سیستانی تحت عنوان «ما اтак می‌خواهیم، پاکستان متک اما طالبان چه می‌خواهند؟» در سایت "افغان جرمن آنلاين" که در قید آرشیف است، آنچه در باره نیات و اهداف شوم دولت پاکستان در قبال افغانستان ابراز داشته اند، تردیدی در آن نیست ولی در پاسخی که پرسیده شده، راه حل بحران موجود در افغانستان کدام است؟ جناب شان اختلاف میان افغانستان و پاکستان بر سر خط مرزی دیورند را عامل اساسی بحران دانسته و گفته اند: "تا زمانیکه افغانستان این اختلاف را با پاکستان حل نکند از بحران نجات نخواهد یافت." استدلال آقای سیستانی در این ارتباط علاوه از اینکه قانع کننده نیست وی خود نظر خود را مورد شک و تردید و زیر سؤال برده است. مثلاً از یک سو حل اختلاف بر سر خط مرزی دیورند میان دو کشور را کلید حل بحران افغانستان دانسته و از سوی دیگر مسأله خط دیورند را یک قضیه قبلاً حل شده به نفع پاکستان میداند، چنانکه گفته اند "چه ما خط مذکور را به رسمیت بشناسیم و چه نشناسیم یکصد و نود کشور جهان در سازمان ملل متحد آنرا به حیث مرز میان پاکستان و افغانستان به رسمیت می‌شناسند و پاکستان هم با نود هزار نیروی مجهز با بم اتوم خود از آن محافظت میکند." اگر اینطور است پس تشویش پاکستان از چیست؟ و بیشتر از این چه می‌خواهد؟ آقای سیستانی خود به این مسأله پاسخ میدهد: "پاکستان حتی با برسمیت شناختن خط دیورند هم یخن ما را رها نمی‌کند بلکه انکشور در راستای عمق استراتژییک خود می‌خواهد حکومت دلخواه خود را در کابل مستقر کند تا جایی برای نفوذ حضور هندوستان در افغانستان باقی نگذارد و در صورت یک جنگ دیگر با هند از خاک و نیروی رزمی و شجاع افغانی بر هندوستان استفاده نماید. و اگر به این آرزوی خود نرسد، پاکستان تلاش خواهد کرد افغانستان را دچار تجزیه نماید و مرز خود با افغانستان را تا پل متک واقع میان چاریکار و جبل السراج در جنوب هندوکش توسعه دهد."

در اینجا از آقای سیستانی توضیح می‌خواهم در صورتیکه رهبران احزاب و دولت پاکستان با برسمیت شناختن خط مرزی دیورند به قول خود تان قانع نباشند و به تجزیه کشور ما تا پل متک اقناع نشوند و فکر تسلط کامل بر کشور ما را در سر داشته باشند، پس نشان دادن قدرت پاکستان و ضعیف شمردن کشور افغانستان به چه معناست؟ و آیا ارائه چنین راه حلی که خود به آن باور ندارید یک طرح زاید، بیهوده و تناقض گوئی نیست؟

آقای سیستانی شما به عنوان تاریخدان به خوبی میدانید که طبیعتاً انسانها و بویژه رهبران دولتهای زورگو و پابند نبودن به دموکراسی و حقوق بشر همینکه دریابند کشور همسایه آن در موقعیت بدی قرار گرفته و رهبران ضعیف النفسی در آنجا به قدرت تکیه زده اند، طمع نفوذ ورزی و اشغالگری شان به غلیان آمده، بهر بهانه و وسیله ای از باج خواهی و دست درازی به حقوق حقه مردم آن دریغ نمی‌ورزند، چنانکه دستکم از سی سال بدینسو کشور ما دستخوش چنین وضعیتی شده است، یعنی ممالک همسایه ما پاکستان و ایران با وجود شاهد بودن تجاوز و شکست شرمسار دولت شوروی در افغانستان هنوز هم لحظه ای از تلاش برای تخریب و تجزیه کشور ما آرام ننشسته اند،

لذا در یک چنین اوضاع و وظیفه یک مؤرخ و نویسنده میهن پرست ، این نیست که ضعف کشور خود و قوت همسایه متجاوز را بیان نموده مردم و دولتش را به باج دهی تلقین نماید .

درست است که دولت پاکستان نود هزار عسکر در سرحد و بم اتموم دارد اما تاریخ نشان داده است که توانمندی و استحکام یک کشور بیشتر از نفرات و ساز و برگ نظامی، وابسته به ماهیت فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسی و مهمتر از همه اراده استوار و خصوصیت رزمی مردم آن در دفاع از حقوق خود و دفاع از تمامیت ارضی کشور تعیین کننده است. آقای سیستانی فکر نکنید که پاکستان با داشتن بم اتمومی خود بسیار قوی است و هر چه خواسته باشد میتواند بر مردم افغانستان تحمیل نماید . نخیر اینطور هم نیست، واقعیت اینست که پاکستان از بدو استقلال هند از انگلستان، زاده استعمار و زاده بنیاد گرائی اسلامی است، احزاب و حکومت پاکستان ظرف شصت سال عمر خود برای هویت سازی خود جدا از هویت هندی و در مخالفت با هندوستان و افغانستان همواره تا توانسته بنیاد گرائی اسلامی را در آن جامعه تقویت کرده و در دوره جنگ مردم افغانستان با شوروی این روند از سوی اعراب و امریکا چنان در آن جامعه تزریق و تقویت گردید که از عهده هیچ پیغمبری ساخته نبود. البته این بنیاد گرائی نه تنها به ضرر و زیان کشور افغانستان و هندوستان و جهان عمل میکند بلکه پاکستانی ها ناخود آگاه این نطفه خود ویرانی را در پاکستان نیز بوجود آورده اند. برای اثبات ادعای خود چند سطری از مقاله احمد رشید نویسنده و تحلیلگر سیاسی و ورزیده پاکستانی را که چندی قبل در روز نامه سندی تلگراف تصویر ترس آوری از پاکستان ارائه داشته است می آورم ، وی نوشته است: " پاکستان دولت ناکامی است که بر گودال عمیقی آویزان میباشد و بند ها بسیار سست تر از آنند که بتوان گره زد ، روحیه اردوی آن در حال زایل شدن است و سربازان در اراضی نامساعد که توسط طالبان و القاعده کنترل میشوند ، دست به فرار می زنند و یا از شلیک کردن خود داری میکنند، بدین تر تیب دولت پاکستان یکی از پس دیگری مشروعیت حقوقی ، قانونی ، اسلامی ، دموکراتیک و ملی خود را از دست میدهد."

با ذکر چند سطری از قول احمد رشید در بی ثبانی جامعه پاکستان اکتفا میکنم و امید وارم آقای سیستانی دریافته باشند که اوضاع جامعه پاکستان چندان نسبت به افغانستان بهتر نیست، گذشته از این بحران افغانستان بسیار پیچیده تر از آنست که گفته شود راه حل آن به رسمیت شناختن خط دیورند است. اگر اینطور می بود چند سالی که طالبان و سازمان القاعده در افغانستان مسلط شده بودند و اختلاف بر سر خط دیورند هم از بین رفته بود ، چرا حکومت پاکستان نتوانست از عملیات تروریستی طالبان و القاعده در نقاط دیگر منطقه و به ایالات متحده امریکا جلو گیری نماید؟ معلوم است که حکومت پاکستان کاملاً آنها را در تحت کنترل خود نداشته و ندارد. دلیل دیگر اینکه هرگاه حکومت پاکستان مانع بعضی فعالیت های تروریستی طالبان و القاعده گردیده ، بلا معطلی از سوی آنها به عکس العمل شدیدی مواجه شده است .

با ذکر چند مطلبی که به آن اشاره شد چنین نتیجه گیری می شود که پاکستان با عمر کوتاه خود تا توانسته به رشد بنیاد گرائی اسلامی در سطح کشور و منطقه و دامن زدن به جنگ و بحران در افغانستان و بالاخره در پرورش نطفه خود ویرانی نقش اساسی را بازی کرده است و حال کار بجائی رسیده است که نه تنها نقش اساسی در پایان بخشیدن جنگ در افغانستان را از دست داده بلکه در جلوگیری از بی ثباتی و فروپاشی نظام و کشور خود در مانده است. زیرا مسأله بنیاد گرائی اسلامی و تروریسم چنان بسط و گسترش یافته که به یک مشکل جهانی مبدل شده و رشد روز

افزون آن باعث ترس و نا آرامی همه مردم جهان گردیده و چاره پایان دادن به این خشونت و هراس افگنی از توان یکی دو کشوری کاملاً به دور است.

البته علاوه از نقش پاکستان به رشد بنیاد گرایی اسلامی از عامل مهم دیگری نیز باید گفت: بطور خلص میتوان از عمیق شدن شکاف میان فقر و ثروت، بی عدالتی و عدم رعایت حقوق اکثریت قاطع مردم در سراسر جهان ذکر کرد از جمله زیر پا گذاشتن حقوق ملت فلسطین از سوی اسرائیل که سالهاست افراد بیگناه در آنجا کشته میشوند و از چند سال بدینسو بیشتر از هر جای دیگر خونهای بیشماری ناحق در عراق و افغانستان هم بوسیله تروریستها و هم بوسیله قوای امریکا و ناتو به زمین ریخته میشود. مشاهده این وضع رقتبار هر انسانی را که اندک وجدان آگاه و احساس عاطفی داشته باشد، تکان میدهد و بعضی را به انجام هر عملی علیه اینهمه ظلم و بی عدالتی بر می انگیزد. با درک این مسأله است که جورج بوش در آخرین فرصتی که برایش در مقام ریاست جمهوری امریکا باقی مانده است، سفری را به اسرائیل و فلسطین و چند کشور عربی در پیش گرفته و تلاش دارد برای پایان بخشیدن به اختلافات در منطقه راه حلی را دریابد، چون همه دریافته اند که تا به این اختلافات و درگیری ها پایان داده نشود مشکل جنگ و تروریزم سر جایش باقی خواهد ماند.

در ارتباط به افغانستان باید گفت تا زمانی که در نظام پاکستان تغییر اساسی بمیان نیاید و بساط ترورپروری در آن کشور چیده نشود از طریق طرح تشکیل جرگه های قومی دو طرف خط دیورند و یا برسمیت شناختن خط مرزی دیورند، نمیتوان امیدی را به رفع جنگ و بحران در افغانستان بسر پرورید.

پایان